

کافه
خاطره صبا!
گفت و گویا مهدی
سجاده‌چی مدرس و
فیلمنامه نویس سینما
و تلویزیون

داستان‌های نانوشته یک فیلمنامه نویس رازهای پشت پرده فیلم‌های ماندگار

احمد محمد اسماعیلی
گفت‌وگو

فیلمنامه رکن مهم و اساسی تولید یک فیلم و یا یک مجموعه تلویزیونی است و هیچ فیلم موفق و خوبی بدون فیلمنامه درست و حرفه‌ای ساخته نمی‌شود. یکی از فیلمنامه نویسان صاحب سبک و موفق سینما و تلویزیون مهدی سجاده‌چی است که در چهار دهه فعالیت دوران کاری اش آثار ماندگاری نظیر «روز سوم»، «شهر یار»، «خاک سرخ»، «سوفی و دیوانه» و... را خلق کرده است. سجاده‌چی سواى حضور موفقش در عرصه نویسندگی سالها در مشاغل نظیر ریاست کانون فیلمنامه نویسان حضور موثر داشته و هرگز تدریس را رها نکرده است. با او مروری به دوران کاری اش داریم.

مصاحبه را با دوران کودکی شما و علاقه به ادبیات و سینما شروع کنیم...

دوخواهر بزرگ‌تر از خودم داشتم و از چهار پنج سالگی با کتاب‌های کلاس اول خواهانم آشنا شدم و از شش سالگی هم می‌توانستم کتاب بخوانم. در زمان حضور در کلاس اول هر روز صبح کتاب کرایه می‌کردم و می‌خواندم.

اگر برگردید به سال‌های نوجوانی و جوانی‌تان، علاقه‌مندی‌های اصلی شما بیشتر به کدام سمت می‌رفت؟ سینما یا جهان ادبیات؟
علاقه خاصی به سینما نداشتم ولی ادبیات از نوع پلیسی برایم مهم بود.

کیهان بچه‌ها می‌خواندید؟

کیهان بچه‌ها تنها نشریه تخصصی کودک در آن دوران بود. در تربیت حیدریه مدرسه می‌رفتم و مشترک مجله بودم. کیهان بچه‌ها روزهای دوشنبه به تربیت می‌رسید و از غروب تا رسیدن مجله کنار دروازه شهرک منتظر می‌ماندم.

از چه سنی به تهران آمدید؟
کلاس چهارم.

شرایط بهتری برای کتاب خواندن پیدا کردید...؟

پدرم تنها پول توجیبی که با رضایت کامل به من می‌داد برای خرید کتاب بود. این روبه در تابستان‌ها بیشتر می‌شد.

خودتان تابستان‌ها کار نمی‌کردید؟

نه، پدرم وضع مالی خوبی داشت و احتیاج به کار کردن نداشتم. البته طبق رسم آن دوره در تابستان کفش واکس می‌زدم و پولی می‌گرفتم.

بچه درس خوانی بودید؟

علی‌رغم اینکه زیاد درس نمی‌خواندم تا پایان مقطع راهنمایی شاگرد اول بودم. به محض ورود به مقطع راهنمایی با اراده خودم دیگر شاگرد اول نبودم چون با مشق نوشتن مشکل داشتم و آن را احمقانه و یک شکنجه می‌دانستم. بارها به واسطه این که مطلقاً مشق نمی‌نوشتم تنبیه شدم و پدرم را به مدرسه فرخواندند.

راهنمایی را در کدام شهر درس خواندید؟

در مدرسه سلمان فارسی مشهد.

آیا در دوره راهنمایی همچنان سینما برایتان جذابیتی داشت؟

به همراه خانواده سینما می‌رفتم. در تربیت حیدریه تقریباً هر شب سینما می‌رفتم. پدرم در مشهد دوستی داشت و موقعی که خانه خریدیم چند کارتن کتاب با عناوین متفاوت برای ما کادو آورد و این برای من در حکم گنجینه‌ای بود. امثال جنگ و صلح و بینوایان را در ۱۱ سالگی خواندم. در حدود ۱۳ سالگی چون پسر بزرگ خانواده بودم و پدرم می‌دانست فقط خرج کتاب دارم به من سخت نمی‌گرفت.

بعد از گرفتن دیپلم چه مسیری را طی کردید؟

شناختم در سینما بیشتر شده بود و می‌دانستم که فیلم‌های بیضایی را باید دید و اغلب فیلم‌های موج نوی ایران را در سینما کاپری می‌دیدم.

چه سالی به تهران آمدید؟

به واسطه شغل پدرم لاریس کارخانه قند چند باری به تهران آمدم. از ۲۸ سالگی به بعد ساکن تهران شدیم. البته در مشهد کتابفروشی به نام «باران» راه انداختم.

در آمد کتابفروشی مناسب بود؟

بد نبود و تا حدی خرج خانواده را تامین می‌کرد. پدرم در آن دوران در شرف بازنشستگی بود و نیاز به کمک خرجی

